



**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت نهصد و چهاردهم





خانم آزاده



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۳۰ گنج حضور، بخش دوم

اَحْتَمَا اصل دوا آمد یقین
اَحْتَمَا کن قُوَّت جان را ببین
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۱۱

پرهیز از فکرهای همانیده بهترین داروی بیماری من ذهنی است که با مداومت و تکرار اثرگذار خواهد بود. با کم کردن سرعت فکر و توجه و تمرکز روی خود به مرور ذهن ساکت شده و هشیاری حضور خود را به تو نشان می دهد و کنترل از دست من ذهنی ات خارج می شود.

او همه عیب تو گیرد تا بپوشد عیب خود
تو برو از غیب جان ریزی و می دانی چرا؟
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۷

من ذهنی دائماً عیب های تو را نشان می دهد تا معایب خودش پنهان بماند. پس بیدار باش. در برابر قبض ها فضاگشایی کن و اجازه نده نیروی زنده زندگی وارد فضای بسته ذهن شده و در آن جا زندانی شود.

قبض دیدی چاره آن قبض کن
 زانکه سرها جمله می‌روید ز بن
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۲

هرگاه دیدی کسی یا چیزی در بیرون باعث منقبض شدن و بالا آمدن درد شد، باید به دنبال راه چاره باشی. بدان که این قبض در اثر ریشه دواندن یک همانیدگی در درونت است و آگاه باش این اتفاق، کار قضا و کن فکان است برای بیداری تو. تنها چاره این درد فضاگشایی است؛ چراکه سرهای بد از ریشه بد به وجود می‌آیند.

بسط دیدی، بسط خود را آب ده
 چون برآید میوه، با اصحاب ده
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۳

اگر بسط دیدی آن را آبیاری کن، مرتب دوباره فضا را بازتر کن، همین که میوه‌های آن به صورت خرد و عشق نمایان شد آن‌ها را با دوستانت شریک شو.

باز آمدن به شرح قصه شاهزاده و ملازمت او در حضرت شاه:

شاهزاده پیش شه حیران این
هفت گردون دیده در یک مشت طین
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۵۸۹
-طین: گل

انسان به عنوان شاهزاده در پیشگاه شاه یا خداوند حیران این حقیقت است که چگونه هفت آسمان در وجود آدمی که مستی خاک بیش نیست، جای گرفته است؟

هیچ ممکن نی به بحثی لب گشود
لیک جان با جان دمی خامش نبود
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۵۹۰

انسان زنده به حضور در حالت بیداری و اتصال به زندگی ممکن نیست که در برابر خداوند به ستیزه و مقاومت پردازد. بلکه جان متصل او به زندگی به وسیله ارتعاش دائم در حال بده‌بستان است.

آمده در خاطرش کین بس خفی ست
اینهمه معنی است، پس صورت ز چیست؟
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۵۹۱

جان انسان وقتی با جان زندگی به وسیله ارتعاش مرتبط می شود و معنا و بی فرمی زندگی برایش آشکار می شود، این سؤال ایجاد می شود که این صورت ظاهری او برای چیست؟ این معنویت خالص برای نمایان شدن چه نیازی به جسم داشت؟ و عشق به صورت چه ضرورتی داشت؟

صورتی از صورتت بیزار کن
خفته‌یی هر خفته را بیدار کن
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۵۹۲
-بیزار کن و بیدار کن: بیزار کننده و بیدار کننده

آدمی وقتی به واسطه فضاگشایی به بی نهایت خداوند زنده شده و دارای صورت زندگی است در این حالت از صورت من ذهنی بیزار می شود. و چون به خواب حضور و هشیاری فرو می رود بنابراین به وسیله ارتعاش زندگی باعث بیداری خفتگان ذهنی نیز می شود.

آن کلامت می‌رهاند از کلام
وان سقامت می‌جهاند از سقام
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۵۹۳
-سقام: بیماری

کلام عشق تو را از تلخی‌ها و درد ذهنی نجات می‌دهد و بیماری عشق که اصل صحت و تندرستی است، تو را از بیماری و رنج ذهنی می‌رهاند.

پس سقام عشق، جان صحت است
رنج‌هایش حسرت هر راحت است
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۵۹۴

پس بیماری عشق، باعث نجات از بیماری ذهنی است و رنج‌هایش که همان درد هشیارانه باشد، در راه عشق مایه حسرت هر راحتی است.

ای تن اکنون دست خود زین جان بشو
 ورنمی شویی، جز این جانی بجو
 -مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۵۹۵

[انسان به عنوان هشیاری خطاب به ذهنش می گوید:] دست از این جان بی نهایت و خداگونه بشوی. تو فقط مایه ایجاد درد و گرفتاری و کار بی مزد هستی. این جان در حد تو نیست. اگر نمی خواهی دست برداری پس برو و یک جان حیوانی و پست تر طلب کن.

حاصل آن شه، نیک او را می نواخت
 او از آن خورشید، چون مه می گداخت
 -مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۵۹۶

خلاصه، خداوند انسان را مورد لطف و نوازش خود قرار می دهد و به واسطه این عنایت، انسان چون ماه شب چهارده گداخته می شود و از آن پس با عدم کردن مرکز و بلند نشدن به صورت ذهن من دار، شروع به کم شدن می کند تا با مقاومت و قضاوت صفر هم چون ماه به محاق فنا می رود یعنی اصلاً به عنوان من ذهنی دیده نمی شود.

آن گدازِ عاشقان باشد نمو
همچو مه اندر گدازش تازه رو
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۵۹۷
-نمو: رشد

این گداخته شدن عاشقان، در واقع باعث رشد و نمو است. انسان نیز مانند ماه که مدت زمانی دچار نقصان و کاهش می شود، باید با فضاگشایی و تسلیم منتظر ظهور بدر کامل خود باشد.

جمله رنجوران، دوا دارند امید
نالد این رنجور کم افزون کنید
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۵۹۸

همه بیماران به دنبال دارویی برای تسکین درد خود هستند ولی بیمار عشق طلب درد بیش تر دارد تا با فضاگشایی بتواند بیش تر به زندگی زنده شود.

خوشر از این سم، ندیدم شربتی
 زین مرض خوشر، نباشد صحتی
 -مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۵۹۹

بیمار عشق می گوید هیچ شربتی را گواراتر از زهر عشق ندیدم. و هیچ صحت و سلامتی بهتر از مردن به
 من ذهنی و زنده شدن به عشق نیست.

زین گنه بهتر، نباشد طاعتی
 سالها، نسبت بدین دم، ساعتی
 -مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۶۰۰

سرپیچی از الگوهای پیش ساخته و زمخت ذهن که به نظر من ذهنی گناه می آید، بهترین طاعت و عبادت است.
 گناه اصلی زندانی کردن هشیاری در ذهن و سفت شدن دل است. با کوچک کردن هر لحظه من ذهنی و از جنس
 عشق شدن، این یک لحظه معادل هزار سال کار کردن با ذهن می شود.

جهان را گر بسوزانی، فلک را گر بریزانی
 جهان راضیست و می‌داند که صد لونش بیارایی
 -مولوی، دیوان شمس، ترجیع ۳۰
 -لون: رنگ

خداوندا اگر برای بیداری ما جهان را بسوزانی و فلک و پارک ذهنی ما را به هم بریزی، راضی هستیم. برای این که می‌دانیم تو با رنگ‌های بهتر جهان درون را آراسته خواهی کرد.

مدتی بد پیش این شه زین نسق
 دل کباب و جان نهاده بر طبق
 -مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۶۰۱
 -نسق: نظم، ترتیب

به این ترتیب شاهزاده که نماد انسان بیدار است، مدتی جانش با جان شاه یکی شده در حالی که درد هشیارانه می‌کشید و جان ذهنی خود را نثار کرده بود.

گفت: شه از هر کسی یک سر بُرید
 من ز شه هر لحظه قربانم جدید
 -مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۶۰۲

شاهزاده گفت: شاه سر هر کسی را یک بار برید، ولی من سر من ذهنی‌ام را که هر لحظه بالا می‌آید، در برابر شاه
 قربانی می‌کنم.

من فقیرم از زر، از سر مُحْتَشَم
 صد هزاران سر خَلْف دارد سرم
 -مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۶۰۳
 -خَلْف: جانشین

انسان عاشق نسبت به همانیدگی و سر ذهنی داشتن، فقیر است ولی به لحاظ خرد و سر زندگی غنی است زیرا
 هر لحظه که سر من ذهنی را قربانی می‌کند زندگی به او هزاران سر حضور و خرد عطا می‌کند.

با دو پا در عشق نتوان تاختن
با یکی سر عشق نتوان باختن
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۶۰۴

در راه عشق و زنده شدن به زندگی با ابزارها و سبب‌سازی‌های ذهنی نمی‌توان پیش رفت. هم‌چنین با سری که غرق در باورهای همانیده است و دید جسمی دارد نمی‌توان در مسیر عشق جانبازی کرد.

هر کسی را خود دو پا و یک سر است
با هزاران پا و سر، تن نادر است
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۶۰۵

انسان‌ها به طور معمول دارای یک سر ذهنی برای فکر کردن و دو پا به‌عنوان ابزارهای این جهانی، هستند اما انسان عاشق هر لحظه سر و پای ذهن و پندار کمال را قربانی می‌کند و زندگی به او هزاران سر و پای حضور عنایت می‌کند. چنین وجودی بسیار کمیاب است.

زین سبب هَنگامه‌ها شد کُل هدر
هست این هَنگامه هر دم گرم‌تر
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۶۰۶

به همین دلیل است که بساط من‌ذهنی که با پندار کمال و عقل همانیده برپا شده به هدر رفته است، اما بساط عشق که با فضاگشایی و تسلیم و قربانی کردن سر من‌ذهنی برپا شده هر لحظه گرم و پررونق است.

گاو در بغداد آید ناگهان
بگذرد او زین سران تا آن سران
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۷۷

انسان به خواب رفته در ذهن مانند گاوی که وارد شهری شده، به این دنیا می‌آید و بدون هشیاری به این طرف و آن طرف می‌رود.

از همه عیش و خوشی‌ها و مزه
او نبیند جز که قشر خربزه
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۷۸

چنین شخصی چون در خواب است و با جریان ذهن همانیده هدایت می‌شود، به مسائل سطحی و گذرا مشغول است و از عمق زندگی بهره‌ای ندارد بنابراین در ذهن زندانی شده و از خود اختیاری ندارد.

که بود افتاده بر ره یا حشیش
لایق سیران گاوی یا خَریش
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۷۹
-حشیش: گیاه خشک، علف.
-سیران: همان سیران عربی است که فارسیان «یا» را به سکون خوانند. به معنی سیر و گردش. در اینجا به معنی خوش آمدن است.

این شخص فقط به دنبال الگوهای همانیدگی و فکرهای پوسیده پیش ساخته است که از گذشتگان به جای مانده و از آن‌ها کام می‌گیرد. چنین کام‌جویی و سیر و گردش فقط لایق گاو و خر است. [شاید بهتر است این سؤال را از خود پرسیم که سیر و سیاحت ما در این جهان چگونه است؟]

معدن گرمی است اندر لامکان
هفت دوزخ از شرارش یک دُخان
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۶۰۷
-دُخان: دود

در فضای عشق و بی‌فرمی معدنی از گرمای حضور وجود دارد که همهٔ همانیدگی‌ها را می‌سوزاند و این حرارت عشق آن‌چنان سوزان است که شراره‌های آتش دوزخ در برابر آن هم‌چون دودی بیش نیست

گر مراقب باشی و بیدار تو
بینی هر دم پاسخ کردار تو
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۴۶۰

اگر در این لحظه فضا را باز می‌کنی و از فضای گشوده‌شده فکر و عمل می‌کنی نتیجهٔ چنین عملکردی را در بیرون خواهی دید. هم‌چنین می‌توانی از بازخورد هر اتفاق در بیرون، برای خود ترازو و سنجشی قرار دهی که آیا در این لحظه از فضای گشوده شده عمل کرده‌ای یا نه؟

هر که بیدارست، او در خواب تر
 هست بیداریش، از خوابش بتر
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۰۹

هر کسی که به وسیلهٔ فکرهای همانیده و جسم کردن مرکزش، ذهن را بیدار نگه داشته و من ذهنی فعال دارد، او بیشتر در خواب ذهن فرو رفته. این بیداری ذهنی از خواب جسمی او بدتر است.

چون به حق بیدار نبود جان ما
 هست بیداری، چو دربندان ما
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۱۰
 -دربندان: در محاصره ماندن، بسته شدن راه وصول به حق

اگر جان ما با فضاگشایی به خداوند زنده و بیدار نشود، در این صورت بیداری ذهنی ما مانند در تله افتادن نور در جریان آب، هم چون زندان است.

جان، همه روز از لگدکوب خیال
وز زیان و سود، وز خوف زوال
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۱۱
-لگدکوب: لگدکوبی، مجازاً رنج و آفت

جان و روح انسان هر لحظه به واسطه تغییرات در همانیدگی‌ها و ترس از بیش و کم شدن‌های بیرونی و نابودی،
در رنج و مشقت به سر می‌برد.

نی صفا می‌ماندش، نی لطف و فر
نی به سوی آسمان، راه سفر
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۱۲

انسان هرچقدر بیش‌تر در خواب ذهن فرو می‌رود و دچار همانیدگی می‌شود، خلوص و شکوه و فرّ ایزدی را
بیش‌تر از دست می‌دهد. به این ترتیب نمی‌توانند از جبر من‌ذهنی خارج شده و به‌سوی زندگی پرواز کنند.

خفته آن باشد که او از هر خیال
دارد اومید و کند با او مقال
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۱۳
-مقال: گفتار و گفتگو

خفته آن کسی است که از افکار این لحظه امید نجات و گشایش دارد. درحالی که صنع، فکر خوب و سازنده در این لحظه از فضای گشوده شده درون می آید.

دیو را چون حور بیند او به خواب
پس ز شهوت ریزد او با دیو، آب
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۱۴
-حور: زن بغایت زیبای بهشتی

انسانی که در خواب ذهن فرو رفته مانند کسی است که در خواب با زیبارویی عشق بازی می کند و آلوده می شود. من ذهنی با جدی نشان دادن افکار و اتفاقات بیرونی باعث می شود الگوهای بی چون خشم و انتقام به کار گرفته شود که نتیجه ای جز آلوده شدن چهار بعد انسان ندارد.

چونکه تخم نسل او در شوره ریخت
او به خویش آمد، خیال از وی گریخت
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۱۵

وقتی که با پیروی از جهت‌های ذهنی، در زندگی آثار درد، گرفتاری، مانع و مسئله پدیدار شد، انسان آگاه می‌شود که تمام این مدت انرژی زنده زندگی را تلف کرده و این‌همه تلاش بیهوده بوده و هیچ حاصلی نداشته است.

ضعف سر بیند از آن و تن پلید
آه از آن نقش پدید ناپدید
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۱۶

این شخص وقتی از خواب ذهن بیدار می‌شود متوجه آثار خرابی و آلودگی که در نتیجه پیروی از من‌ذهنی است، می‌شود ولی افسوس تمام چیزهایی که در خواب همانیدگی‌ها با آن‌ها مشغول بوده جز خیالی گذرا و آفل نبوده.

من کریمم، نان نمایم بنده را
تا بگریاند طمع آن زنده را
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۶۱

مولانا از زبان زندگی می‌فرماید: من بخشنده و کریم هستم، شادی زندگی و نور حضور را به شما نشان می‌دهم
تا نیروی زندگی در جان انسان زنده، به ارتعاش درآید و شروع به خواستن و طلب حضور کند.

بینی طفلی بمالد مادری
تا شود بیدار، وا جوید خوری
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۶۲

خداوند به مانند مادری که بینی طفل شیرخوارش را مالش می‌دهد تا برای شیر خوردن بیدارش کند، به واسطه
دردهای ذهنی تلاش برای بیداری انسان دارد، چرا که می‌خواهد شیر فضلش را در این لحظه به او بنوشاند.

کو گرسنه خفته باشد بی خبر
وان دو پستان می خلد از بهر در
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۶۳
-در: شیر دوشیدن

انسان به صورت بی خبر و غافل در خواب همانیدگی‌ها فرو رفته و در گرسنگی ذهن است و خداوند که شیر رحمت و فضلش هر لحظه می جوشد می خواهد انسان را از این خواب بیدار کند و به او غذای معنوی بدهد.

كُنْتُ كَنْزاً رَحْمَةً مَخْفِيَةً
فَابْتَعْتُ أُمَّهُ مَهْدِيَةً
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۶۴

خداوند می فرماید: من گنجینه رحمت و مهربانی بودم، پس امتی هدایت شده را به صورت انسان برانگیختم و آن‌ها را خودم هدایت می کنم. پس خداوند در انسان به عنوان موجودی هدایت پذیر، می خواهد خودش را هر لحظه بیان کند اما انسان با سرمایه گذاری هشیاری در جریان فکرها و سبب سازی‌ها از رحمت خداوند محروم می شود.

حدیث قدسی
كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ...
من گنجینه رحمتِ نهانی بودم و می خواستم که شناخته شوم «...»

– با تشکر:
تنظیم کننده متن: آزاده
گوینده: آزاده



خانم سمیه



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۳۰ گنج حضور، بخش سوم

هر کراماتی که می‌جویی به جان
او نمودت تا طمع کردی در آن
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۶۵

هر کرامت، فضل و بخششی را که با دل و جان می‌جویی، هرچیزی که به ذهنت می‌آید، مطمئن باش آن را
خداوند به تو نشان داده‌است تا دل‌بسته آن شده و به آن بررسی، در غیر این صورت اصلاً به تو نشان داده
نمی‌شد.

چند بُتِ بَشکستِ احمد در جهان
تا که یا رَبُّ گوی گشتند اُمتان
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۶۶

حضرت رسول، در دنیا چند بت را شکست تا مردم به خدا ایمان آوردند و به جای بت پرستی، خداپرست شدند.
[منظور از حضرت رسول هشیاری احمدی و به عبارت دیگر ظهور خداوند در انسان است].

گر نبودی کوشش احمد، تو هم
می پرستیدی چو اجدادت صنم
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۶۷

اگر حضرت محمد(ص) برای یکتاپرستی، کوشش و مجاهدت نمی کرد، حتی تو نیز مانند اجدادت بت پرست بودی.

ای جان جان جان جان، ما نامدیم از بهر نان
برجه گذارویی مکن، در بزم سلطان ساقیا
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۹

ای انسان تو از جنس خدا و جان خالص هستی و برای نان که نماد همانیده شدن با چیزهای این جهانی است، به این جهان نیامده‌ای، بلند شو و این قدر خودت را به گدایی نزن، یعنی در ذهن نمان و اسیر همانیدگی‌ها نشو، مطمئن باش که در کنار خداوند نشسته‌ای و او می‌خواهد کرامت و فضل و بخشش خود را به تو بدهد، هر لحظه مواظب باش و با من‌ذهنی‌ات فکر و عمل نکن.

این سرت وارست از سجده صنم
تا بدانی حق او را بر امم
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۶۸

ای انسان، سر تو از سجده کردن بر بت سنگی نجات پیدا کرد، تا حقی که پیامبر بر گردن همه امت‌ها دارد را دریابی و آن را نیک بشناسی.
[به عبارتی هشیاری انسان‌ها دیگر این قدر پایین نیست که یک بت سنگی را بپرستند، ولی درعین حال اشخاصی هستند که بعضی از مکان‌ها را می‌پرستند و برای حل مسائلمان از دیگران درخواست دعا می‌کنند، ولی من‌ذهنی خودشان که جلو بخشش خداوند را گرفته است، نمی‌اندازند.]

گر پگویی، شکر این رستن بگویی
کز بت باطن همت برهاند اوی
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۶۹

اگر می‌خواهی حرفی بزنی، شکر این خلاصی و نجات را بر زبان آور و آن را بگو، تا او تو را از بت باطن که همان من‌ذهنی‌ست نیز برهاند.

مر سَرَت را چون رهانید از بُتان
هم بدان قوت، تو دل را وارهان
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۰

از آنرو که او با قدرت و هشیاری فضای گشوده‌شده سرت را از سجده بر بت‌ها رهانیده است، تو نیز فضا را بگشا و بکوش تا با همان قدرت فضای حضور دلت را از بت باطن، من‌ذهنی و همانیدگی‌ها نجات دهی.

سَر ز شُکر دین، از آن برتافتی
کز پدر، میراث مفتش یافتی
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۱

بدان سبب از سپاسگزاری دین اصلی که همان فضاگشایی ست، رخ برتافته‌ای و قدر آن را نمی‌دانی و مدام منقبض می‌شوی، که این را از خداوند مفت و مجانی به‌دست آورده‌ای.
[زندگی سال‌ها زحمت کشیده تا هشیاری در انسان به این صورت تکامل یابد. او می‌تواند شناسایی کند این همانیدگی‌ها سطحی ست و با رها کردن آن‌ها می‌تواند به خدا زنده شود، ما باید قدر این موهبت را بدانیم.]

مرد میراثی چه داند قدر مال؟
 رستمی جان کند، مجان یافت زال
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۲

کسی که میراث‌خوار است چه می‌داند که مال چه ارزشی دارد؟ چنان که رستم برای افتخار و شرف جان باخت
 ولی زال، آن شهرت را مفت و مجانی به دست آورد.

چون بگریانم، بجوشد رحمتم
 آن خروشنده بنوشد نعمتم
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۳

خداوند می‌گوید: اگر بنده‌ای از بندگانم را بگریانم، یعنی آن بنده با فضاکشایی تسلیم شده و سرعت فکرهايش
 را کم کند و کم‌تر به ذهن برود و لطیف شود دریای رحمتم برای او می‌جوشد و آن بنده فضاگشا رحمت من را
 می‌نوشد، نور من را می‌بیند، از نعمتم، از شادی بی‌سبب و عشق و خرد من برخوردار می‌شود.

گر نخواهم داد، خود ننمایم
چونش کردم بسته دل، بگشایم
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۳۷۴

[خداوند می گوید:] اگر نمی خواستم انسان را تماماً به خودم زنده کنم، حضور، شادی بی سبب و دست یافتن به خرد فضای گشوده شده را نشان نمی دادم. ولی چون او را به وسیله قضا بسته دل و دچار قبض کردم، از همانیدگی ها رهایش کرده و دلش را باز می کنم.

رحمت موقوف آن خوش گریه هاست
چون گریست، از بحر رحمت، موج خاست
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۳۷۵

رحمت من بستگی به آن گریه های خوش، فضاگشایی، لطیف شدن، مقاومت صفر و عدم کردن مرکز انسان ها دارد، هرگاه انسانی از ته دل گریه کند، یعنی تواضع و فروتنی داشته باشد و با تسلیم به عجز خود اقرار کند، خودش را از ذهن و همانیدگی ها بیرون بکشد و بخواهد که با من یکی بشود، از دریای رحمت امواجی برمی خیزد.

هست مهمانخانه این تن ای جوان
هر صباحی ضیف نو آید دوان
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۴۴
-ضیف: مهمان

ای انسان، این ذهن تو هم چون مهمان خانه‌ای است که هر لحظه، افکار و وضعیت‌هایی به صورت مهمان، شتابان به آن جا می‌آیند که گاهی هم موجب ناکامی و بی‌مرادی تو می‌شوند اما پیغامی از طرف زندگی دارند که با فضاگشایی و عدم مقاومت می‌توانی آن را دریافت کنی ولی اگر فضا را ببندی نمی‌توانی پیغام آن را بگیری.

هین مگو کین مآند اندر گردنم
که هم اکنون باز پرد در عدم
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۴۵

مبادا با فضابندی و مقاومت با مهمان، با فکر و یا وضعیت این لحظه ستیزه کنی و با نارضایتی، فضا را به‌روی او ببندی، زیرا می‌پرد و به فضای یکتایی برمی‌گردد و نمی‌تواند پیغامش را به تو بدهد.

هرچه آید از جهان غیب‌وش
در دلت ضیفست، او را دار خوش
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۴۶

پس هر وضعیت و هر فکری که در این لحظه، از جهان غیب به سوی تو می‌آید مثل یک مهمان محترم است، بنابراین اگرچه ذهنت آن را دوست ندارد ولی تو عصبانی نشو، مقاومت نکن و با فضاگشایی، رضایت و مهربانی از آن پذیرایی کن، تا بتوانی پیغامش را بگیری.

بار دیگر ما به قصه آمدیم
ما از آن قصه برون، خود کی شدیم؟
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۵۰۹

ما یک بار دیگر ظاهراً به نقل حکایت مورد نظر باز گشتیم، ولی باطناً ما کی از این حکایت دور شده‌ایم؟ [به بیانی دیگر ما در این لحظه به عنوان امتداد خدا به معرکه زندگی خودمان نگاه می‌کنیم و متوجه می‌شویم که گذشته خود را قصه زندگی خود کرده‌ایم و ذهناً خود را یک موجود جدا از خدا می‌دانستیم که هرکاری دلش بخواهد می‌تواند انجام دهد ولی متوجه می‌شویم که حقیقتاً هیچ‌موقع از زیر نفوذ و اداره خداوند خارج نبوده‌ایم.]

قرآن کریم، سوره حدید - ۵۷-، آیه ۴
-«... وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ ...»
«... و هر جا که باشید همراه شماست...»

گر به جهل آییم، آن زندان اوست
ور به علم آییم، آن ایوان اوست
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۵۱۰

اگر به جهل و نادانی گرفتار شویم آن زندان خداوند است و اگر با فضاگشایی به علم و خرد خداوند دسترسی پیدا کنیم، آن ایوان اوست که می توانیم از آن جا جهان را تماشا کنیم و همه چیز را درست ببینیم.

ور به خواب آیم، مَستانِ وییم
 ور به بیداری، به دستانِ وییم
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۵۱۱

اگر به خواب عشق فرو رویم مست خداوند هستیم و اگر بیدار به ذهن باشیم و بر حسب توهمات و هیپروت
 من ذهنی فکر و عمل کنیم، بازهم اسیر خدا و زیر سلطه قدرت او هستیم.

ور بگرییم، ابرِ پُر زَرَقِ وی ایم
 ور بخندیم، آن زمان برقِ وی ایم
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۵۱۲
 -زرق: به صورت زرق و برق، به معنی شکوه و شوکتِ درخشندگی است.

اگر گریه کنیم، ابر پر رونق و شکوهمند او هستیم و اگر بخندیم و شاد باشیم در این صورت برق و تابش او
 خواهیم بود.

قرآن کریم، سوره نجم-۵۳-، آیه ۴۳
-«وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكٌ وَابْكِي.»
«و اوست که می خنداند و می گریاند.»

ور به خشم و جنگ، عکسِ قهرِ اوست
ور به صلح و عذر، عکسِ مهرِ اوست
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۵۱۳

اگر در ذهن دچار خشم و جنگ شویم انعکاسی از صفت قهر اوست و اگر به خاطر وجود همانیدگی‌ها در مرکزمان عذرخواهی کنیم و با فضاگشایی به صلح و مدارا درآییم آن نیز انعکاسی از صفت لطف و مهر اوست.

ما که ایم اندر جهان پیچ پیچ؟
 چون آلف، او خود چه دارد؟ هیچ هیچ
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۵۱۴

ما در این جهان پیچ در پیچ چه کسی هستیم؟ ما هم چون الف هستیم، الف از ذات خود چه دارد؟ مسلماً هیچ چیزی از خود ندارد. [ما هر کجا که هستیم، امتداد خدا و از جنس او هستیم و نمی توانیم از او جدا شویم، بنابراین نباید عمداً بر اساس فعالیت های من ذهنی مان خود را از خدا جدا کنیم، بلکه باید فضا را بگشاییم تا او به مرکز ما بیاید و از طریق ما فکر و عمل کند.]

وَ هُوَ مَعَكُمْ يَعْنِي بِا تَوْسْت دَر اَيْن جُسْتَن
 اَنگه كه تو مي جويي هم در طلب او را جو
 -مولوي، ديوان شمس، غزل شماره ۲۱۷۲

«او با شماست» يعني خداوند هميشه با تو و ناظر اعمال تو است، اگر براي جست و جوي خداوند فضا را باز كني، او را پيدا خواهي كرد، ولي اگر فضا را ببندي ديو من ذهني را پيدا مي كني.
 پس اين لحظه كه خداوند را مي جويي، «در طلب او را بجو» يعني فضا را باز كن و براساس خشم، ستيزه و مقاومت من ذهني فكر و عمل نكن.

قرآن كريم، سوره حديد-۵۷-، آيه ۴
 «... وَ هُوَ مَعَكُمْ اَيْنَمَا كُنْتُمْ ...»
 «... و هر جا كه باشيد همراه شماست...»

گر پیرانیم تیر، آن نی ز ماست
 ما کمان و تیراندازش خداست
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۶۱۶

اگر تیرهای فکر و عملمان را پیرانیم درحقیقت این پرانیدن تیر، از ما نیست، ما مانند کمانیم و تیرانداز این کمان خداوند است، کمان از خودش حرکتی ندارد و بدون مقاومت است، ما نیز باید کمان بی حرکت باشیم، یعنی ذهنمان را خاموش کرده، تسلیم باشیم و نسبت به من ذهنی بمیریم تا خداوند از طریق ما فکر و عمل کند.

چون الف چیزی ندارم، ای کریم
 جز دلی دل تنگ تر از چشمِ میم
 -مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۳۲۹

ای خداوند بخشنده، مانند «الف» لخت هستم و چیزی ندارم. فقط گرفتار یک من ذهنی هستم که با چسبیدن به چیزهایی این جهانی دلم را مثل چشمِ «میم» تنگ کرده و من را از ذات اصلی ام جدا نموده است.

خود ندارم هیچ، به سازد مرا
 که ز وهم دارم است این صد عنا
 -مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۳۳۴
 -عنا: رنج

خداوندا، با فضاگشایی فهمیدم که در این جهان هیچ چیزی ندارم که حالم را خوب کند، فقط من ذهنی من توهم داشتن همانیدگی‌ها، چیزهای این جهانی و حتی خدا را دارد.
 فکر می‌کردم اگر همانیدگی‌ها را زیاد کنم، حالم بهتر می‌شود، درحالی که همه آن‌ها برای من منبع درد شده و درون و بیرونم را خراب کرده‌اند.

چنان گشت و چنین گشت، چنان راست نیاید
مدانید که چونید، بدانید که چندید
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۳۸

در راه بازگشت آگاهانه به سوی خدا سبب‌های ذهنی که اگر چنان کنم چنین می‌شود و اگر این کارهای ذهنی را انجام دهم از همانیدگی‌ها آزاد می‌شوم درست در نمی‌آیند. اصلاً با ذهنتان ندانید که چونید و چگونه هستید، ندانید چقدر ارزش دارید و حضورتان چه میزان است، نباید با معیارهای ذهنی پیشرفت معنوی خود را اندازه بگیرید، این کار زیان‌آور است و تبدیل تنها به وسیله خداوند صورت می‌گیرد.

زین سپس ما را مگو چونی و از چون در گذر
 چون ز چونی دم زند آنکس که شد بی چون خویش؟
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۲۴۷

از این پس دیگر از من نپرس که حالت چطور است و چگونه هستی و از چون و چگونه در گذر، چرا که این پرسش‌ها از ذهن می‌آیند. چگونه ممکن است کسی که با فضاگشایی به خدا زنده و بی‌چون شده است از کیفیت و چگونگی در ذهن حرف بزند؟ چرا که این کار او را زندانی جبر من‌ذهنی می‌کند.

کاشکی هستی زبانی داشتی
 تا ز هستان پرده‌ها برداشتی
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۷۲۵

ای کاش هستی مطلق زبانی داشت، تا از هستان ذهنی پرده را برمی‌داشت و به انسان‌ها نشان می‌داد که من‌ذهنی دارند و خودشان را در ذهن شریک او کرده‌اند. [آن‌ها خرد خداوند را قبول ندارند، مدام با من‌ذهنی مسئله درست کرده و آن را حل می‌کنند و با این کار دچار جنگ و خسارت و درد می‌شوند.]

هرچه گویی ای دم هستی از آن
 پرده دیگر بر او بستنی، بدان
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۷۲۶

ای کسی که با من ذهنی سخن می‌گویی، بدان که با حس وجود در ذهن هرچقدر که در مورد خداوند حرف بزنی،
 یک پرده دیگر به روی او می‌بندی پس بهتر است اصلاً چیزی نگویی.

آفت ادراک آن، قال است و حال
 خون به خون شستن، محال است و محال
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۷۲۷

آفت شناخت زندگی و حضور، حرف زدن در ذهن و حالی که براساس آن مدام خوب و بد می‌شود است. خون را
 با خون شستن محال است یعنی با استفاده از ابزارها و فکرهای ذهن، سبب‌سازی و هشیاری جسمی، زنده
 شدن به خدا غیرممکن است.

کی تراشد تیغ، دسته خویش را
رو، به جراحی سپار این ریش را
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۲۲
-ریش: زخم، جراحت

مثلاً کی چاقو، دسته خود را می تراشد؟ یعنی من ذهنی نمی تواند خودش، خودش را از بین ببرد، بنابراین برو این
مرض خود را به یک جراح ماهری مثل مولانا بسپار تا مرض همانیدگی تو شفا یابد.
[هر فعالیت برای آزادی از من ذهنی که از طریق سبب سازی ذهن صورت بگیرد منجر به قوی تر شدن آن خواهد
شد.]

پیش چوگان‌های حکم کُن فکان
می‌دویم اندر مکان و لامکان
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۶۶

ما هر لحظه مانند گویی در معرض چوگان‌های حکم قضا و کُن فکان، بشو و می‌شود، هستیم. فضای باز شده درون، «لامکان» و انعکاس آن در بیرون و چهار بعد ما یعنی جسم، فکر، هیجان، جان حیوانی و هر چیزی که ذهن نشان می‌دهد، «مکان» است. پذیرش اتفاقات، مقاومت صفر و عدم دخالت من ذهنی باعث می‌شود «کُن فکان» به نفع ما و در جهت بیداری ما عمل کند.

چون ز مُرده زنده بیرون می کشد
هر که مرده گشت، او دارد رشد
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۹
-رشد: به راه راست رفتن

چون خداوند دائماً از مرده من ذهنی، زندگی و هشیاری انسان را بیرون می کشد، هر کسی که تسلیم شده و نسبت به من ذهنی کوچک و ذوب می شود او از جانب زندگی هدایت یافته است.

چون ز زنده مُرده بیرون می کند
نفس زنده سوی مرگی می تند
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۰
-می تند: می گراید

چون خداوند از خودش که زندگی ست و انسان که امتدادش است، مُردگی من ذهنی را بیرون می آورد بنابراین این من ذهنی زنده هرکاری که می کند برای نابود کردن خودش است و به سوی مرگ پیش می رود.

مُرده شو تا مُخْرِجُ الْحَيِّ الصَّمَدِ
زنده‌یی زین مُرده بیرون آورد
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۱
-مُخْرِجُ الْحَيِّ: بیرون آورنده زنده

ای انسان، هشیارانه با فضاگشایی و صبر نسبت به من ذهنی‌ات کوچک شو و بمیر، تا خداوند که خارج‌کننده زندگی و بی‌نیاز است زنده تو را از مرده من ذهنی‌ات بیرون آورد.

گفت: بیماری، مرا این بخت داد
کآمد این سلطان بر من بامداد
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۲۵۴

[این بیت مربوط به داستانی است که یکی از یاران حضرت رسول بیمار می‌شود و ایشان به عیادت او می‌رود]
آن صحابی بیمار گفت: بیماری برای من این سعادت را پدید آورد که این شاه حقیقت، هنگام صبح به دیدار من آمد.

[به بیانی دیگر ما نیز در من ذهنی بیمار شده‌ایم و این شانس را داریم که خداوند بیاید و احوال ما را بپرسد.]

عاشق که شد که یار به حالش نظر نکرد؟
ای خواجه درد نیست وگرنه طیب هست
-حافظ، دیوان غزلیات، غزل شماره ۶۳

در این جهان چه کسی عاشق شد و با فضاگشایی به نیاز خود به زندگی اعتراف کرد و خداوند به حالش نظر نکرد؟ ای انسان، شخصی که درد داشته باشد و به نیاز خود به زندگی اعتراف کند نیست، وگرنه طیب خداوند همیشه برای کمک حاضر است.

گفت پیغمبر: مَر آن بیمار را
این بگو گای سهل کن دشوار را
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۵۱
-سهل کن: آسان کننده

پیامبر (ص) به آن بیمار گفت: این مطلب را بگو، ای آسان کننده دشواری‌ها، ای خدا دشواری را بر ما آسان کن.

آتنا فی دارِ دُنْیانا حَسَن
 آتْنا فی دارِ عُقْبانا حَسَن
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۵۲

ای خدا در سرای دنیا بر ما خیر و نیکی ارزانی دار، و در سرای آخرت نیز خیر و نیکی بر ما عطا فرما. [با فضاگشایی درون و بیرون ما می‌تواند زیبا باشد و لزومی ندارد که ما بیرونمان را خراب کنیم و فکر کنیم که بیرونمان بهتر خواهد شد و دچار این توهم باشیم که اگر در این دنیا زجر بکشیم، پس از مرگ و در آن دنیا پاداش خواهیم گرفت، چنین چیزی وجود ندارد، این دنیا محل کار کردن است و ما باید با فضاگشایی به خداوند تبدیل شویم، اگر نتوانیم تا زنده هستیم از این فرصت استفاده کنیم و به خداوند وصل شویم، دیگر نمی‌توانیم.]

قرآن کریم، سوره بقره -۲-، آیه ۲۰۱
 -«... رَبَّنَا آتْنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ.»
 «... پروردگارا در دنیا، به ما نیکی عطا فرما و در آخرت نیز نیکی ارزانی دار و ما را از کیفر دوزخ [دردهای من‌ذهنی] مصون دار.»

راه را بر ما چو بستان کن لطیف
منزل ما، خود تو باشی ای شریف
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۵۳


پروردگارا، راه رسیدن به تو را، در هر لحظه بر ما همچون بوستان لطیف و دلنشین فرما، زیرا ای بزرگوار، مقصود و منزل ما، بهراستی، تویی و بس؛ در این لحظه با گشودن فضا، در آغوش تو و با تو یکی هستیم.

-با تشکر:
تنظیم کننده متن: سمیه
گوینده: سمیه



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com